

نشد. همینکه قراولان عقب از آب عبور کردند، و دیگر احدی باقی نماند، صالح‌بیگ قرغان تپه‌ای^۷ که همراه بود تقریر می‌ساخت که هرگز در هیچ عصری و هیچ وقتی ندیده و شنیده‌ام که در این مکان احدی بدان جانب عبور کند، یقین حاصل است که به‌عجز آن معصوم بزرگوار است. و طرف عمر از کسان خود را اراده کرده که از آب بدان جانب مراجعت کرده، قدری گوسفند بیاورند، آب راه نداده مرد و اسب به‌غرقاب گرفتار گشتند. ناچار با سال و کلک عبور می‌کردند.

القصد، از آن نواحی با دل شاد و بخت و اقبال خداداد، وارد منزل، و خدام آن آستان ملایک پاسبان که به‌قدریکهزار خانوار [می] شدند، اندیشه از این سپاه نکرده، به‌استقبال درآمدند، و سردار و الاتبان لوازم مراعات و مهربانی بدیشان کرده، مراجعت و سردار و عساکر نامدار [در] آن مزار نزول، و نذورات و خیرات بسیار به‌خدمت آن آستان سپهر سجده‌گاه دادند.

و سه چهار یوم در آن حدود توقف، و از آنجا بر جناح حرکت آمده، وارد خلوم، و در آن حدود انبارهای بسیار از غله مملو، که جمیع عساکر منصور بارگیری دواب خود کردند، و همان انبارها برجا و برقرار ماند. چون به‌هرجا و هر مکان و هر منزل که وارد می‌گشتند سکان آن دیار به‌جهت اختلال [کار] نادر روزگار برخی فرار، و بعضی از راه خشونت درآمد، جنگ و جدال می‌کردند.

دریغاً ز شاهنشاه تاجدار جهانی شد از رفتنش بی‌قرار الهی نباشد جهان بی‌امیر که بیکنی شود جمله عالم اسیر چو شه از میان می‌شود برکنار شود گرگ سوز (?) پلنگ راهدار

۲۱۸

[عقب‌نشینی سپاه ایران از بلخ تا مشهد]

چون آوازه اختلال ویرم‌خوردگی اوضاع پادشاه عدومال گوشزد سکنه ام‌البلاد بلخ گردید، و عساکر قزلباش که در آن حدود توقف داشتند به‌نیج مذکور به‌سمت مشهد مقدس بدر رفتند، موسی خواجه نامی اوزبک که در سر هوای باد و نخوت از کثرت مال و مواشی داشت، با جمعیت تمام قلعه بلخ را تصرف، و هزارمخان حاکم قندوز نیز به‌ارانه صاحب اقتداری ام‌البلاد وارد، و جمعی دیگر از رؤسا و سرکردگان قبیجا و قتاغان و یوز و منک در آن حدود سرجمع، و اراده سلطنت بلخ در خاطر هر یک خطور داشت.

در این وقت که آوازه کوبهٔ بهبودخان سردار معالک ترکستان گوشزد آن

جماعت اوباش گردید، همگی همت بر دفع آن، و عاگر منصور گذاشتند. که بعد از فراغت از انجام کار بهبودخان، بنای سلطنت‌داری را بر رای صاحب اندیشه‌ای که خرد پیشه داشته باشد خواهیم گذاشت. و آن جمع نمک بحرامان که همیشه ریزه‌خور خوان احسان قزلباشیه بودند، چشم پوشیده، مستعد قتال و مصمم قتل و غارت طایفه قزلباش بلند اقبال شدند. و جمعی از نامداران اویماقی خود را که به دو هزار نفر [بالغ] می‌شدند، به‌عنوان قراولی نامزد سر راه عاگر مذکور ساختند.

اما بهبودخان سردار با لشکریان ظفر شعار به‌حول و قوه حضرت آفریدگار، ازچنان ترکستانی [گذشتند] که دریا دریا لشکر، و همگی مستغرق دریای آهن و زوبین و خنجر، و همچنین از رودجیحونی که در ربیع مسکون عالم هیچ‌یک از بنی‌آدم [نظیر آن ندیده] به‌تندی و وفور آب و به‌عظمت سیلابه شط بغداد و آب فرات، و کر از سمت اروس به‌آذربایجان، و در سمت هند رود انک و وزیرآباد، و در ترکستان رود سیر و کلبادام، و در خطا و ختن رود مشقر و مشموس است که هیچ‌کدام بدین رود برابری نمی‌توانند کرد. چرا که نمود این اوراق خود به رأی‌المنین مشاهده کرده که رودی است در ماوراءالنهر مشهور به رود قراگول و در برابر چهار جوست، و در مقابل کرکی رودی است مشهور به سرخاب، و در قبادیان رودی است که نیم فرسنگ عرض آن است مشهور به کافرنهان، و در بکه بسته سرای و قرغان‌تپه رودی است مشهور به وحش که از سمت حصار می‌آید که یک میل و دو میل راه بیشه و جنگل آبی است، چون آن را مشاهده کردیم گفتیم رود جیحون همین است و تمام شد، چون از آن گذشتیم و به‌کناره رود جیحون رسیدیم همان به‌قرار اول که در چهارجو ملاحظه شد رود جاری است. و رود دیگر مشهور به‌قندوز، آن نیز و جمیع رودهایی که ذکر شد همگی ملحق به‌رود جیحون می‌شوند. و اصل سر رود مذکور در سمت بدخشان مکانی است مشهور به تفر دره، که آب جیحون از به دره می‌آید، و در مکان مذکور ملحق به‌همدیگر شده و جاری می‌شود. و در کلاب می‌گویند آب بدخشان، و درامام مشهور به‌رود آب امام است. و از بلخ الی خوارزم گذشته، در قزاق و قراقلیاق در وسط قزل داغی در میان ریگ روان مفقود [می‌شود]. و مشهور آن است که در همان زمین که مفقود می‌شود از زیر زمین به‌دریای عمان مازندران؟ ملحق می‌گردد. المهدی‌علی‌الراوی.

القصه، از فضل‌الهی از چنان رودی عظیم جمیع عاگر منصور صحیح و سالم گذشتند. چون قراولان جماعت بلخی در چهار فرسخی به‌قراولان قزلباش بر خوردند، حرکت المذبوحی از ایشان سرزده، همگی خایف و خاسر، و جمع کثیری از ایشان را دستگیر، به‌حضور سردار و الاثبار رسانیدند.

۱- سرخان؟

۲- در ترجمه ترکستان پارتولد (ص ۱۸۵-۱۸۳) کفرنگن، کفرنغن، کافرنگن ذکر شده.

۳- تفر دره (ترکی) = نه دره. در متناهی جغرافیایی کهن پنج آب ذکر شده.

۴- جیحون گویا پیش از معول به‌دریای خزر می‌ریخته است.

در آن یوم چند نفری از آن طایفه را مرخص [کرد که] وارد بلخ [شدند] و سفارشاتى که سردار بدانها کرده بود مقرر ساخت که می‌گوید: ما از تفضلات جناب سمعدیت الهی از ترکستان وارد آن دیار [شدیم] که تعلق به خراسان دارد، و شما جمعی از خدمتگاران و ریزه‌خواران خوان حضرت گیتی‌ستان می‌باشید. باید مهمان‌پذیر ما بوده، اخلاص و ارادت و نیکو خدمتی خود را ظاهر سازید. چون آن طایفه نمک - بحرام از مضمون سخنان سردار مطلع شدند، همگی مرخص ساختن آن جماعت را حمل بر ضعف و ناتوانی پنداشته، خشونت را بر خصومت افزودند و به قدر ده پانزده هزار نفر سواره عازم سر راه و مستعد قتال شدند.

اما از آن جانب سردار معظم‌الیه با سپاه دریاجوش، و چون رعد آسمان در خروش، وارد منزل حضرت شاه مردان گشتند. و دو یوم در آن حدود توقف. و به زیارت آن آستان ملایک پاسبان مشرف [شدند] و مجملی از مفصل باعث به هم رسیدن آن مرقد بزرگوار در آن دیار سابق ذکر شد. الحق طرفه مکانی است و عجایب رضوانی است، که هر کس داخل آن روضه مقدسه می‌شود، طرفه فرحی و عجایب اثری بدان عاید می‌شود که گویا داخل بهشت‌عنبر سرشت گشته.

و از آن نواحی بر جناح حرکت آمده، عازم بلخ [شدند]. چون دو میل راه مسافت داشت، به قدر نیم میل مانده به بلخ، جماعت اوزبک اظهار حیات کرده، سورن و لوله ۵ افکنده، به هیئت اجتماعی حملات متواتر آوردند، که همان قراولان سپاه بدان طایفه گمراه حمله آور شدند که طاقت صلح‌ات غازیان فیروزی توأمان را نیاورده، قرار بر فرار داده، به اصل بلده محصور شدند. و در آن یوم سپاه منصور مظفر و مسرور وارد سنگر محمد حسین خان قاجار که در سمت مغرب بلخ است تزول، و آن شب در استراحت به سر بردند.

روزانی دیگر که این عروس پردنشین از خلوتخانه خاص قعر زمین، با زبورهای تمام عیار، و آرایش پرزیب و نگار، بر ابرش تندرو فلک‌میناقام سوار، و عرصه جهان را از پرتو جمال جهان آرا سحرای لاله‌زار ساخت، سردار معدلت‌مدار یا عساکر ظفر شعار و توپخانه آژدها آثار، عازم تسخیر آن قلعه گشت. و چند نفری از اوزبکان تنگ چشم، و مردودان بدخشم را، گرفته به حضور آن حاضر ساختند. سردار فرمود رفته بدان طایفه مهمان‌کشی و بلخیان پرشپس مقرر ساخته، گفتگوی نمایند.

شنیدم که می‌گفت یک نامدار ز نامرد، مردی نباید به کار اگر روز و شب یا اگر ماه و سال کنی جان خود را به این پایمال چو خواهی که مهمان شوی تو بدان نشینی و گردی بدان هم‌زبان چو کژدم زند نیش بر جان تو برآرد دمار از تو و خان تو و آن [چند] شخص را گوش و دماغ قطع کرده، روانه ساختند.

و در آن یوم، هزاره‌خان اوزبک حاکم قندوز و آستانه قلی قبیچاق از اصل بلده

به خارج قلعه درآمده، حرکت المذبحی از ایشان صادر گشت. و شکست فاحش یافته، به قلعه درآمده محصور گشتند. و آن روز توپ بسیاری به قلعه زده، در غروب آفتاب مراجعت به سنگر کردند.

و دو یوم دیگر قراولان به عرض رسانیدند که جماعت اوزبک به قریب سی هزار پیاده و سوار، فوج فوج و دسته به دسته از قلعه به درآمده، معلوم نیست چه خیال دارند. حسب الامر سردار سپاه ظفر شعار عازم سر راه آن طایفه آشرا شدند، و در آن یوم مجادله ای رخ داد که بهرام خون آشام، در این گنبد نیلگون قام احسن و آفرین می گشت، و از طرفین به نحوی بازار فتنه و شین التیام یافت که دانه گلوله تفنگ چون تگرگ ایام [بهار] از یمین و یسار ژاله ریزان و آتش فشان می شد. از طلوع طلیعه فجر تا دو ساعت ونیم که از این شب دیوچهر بد مهر زنگی کردار گذشت، نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ظفر پیکر بهبودخان وزیدن گرفت، و شکست فاحش بدان طایفه افتاده، قرار بر فرار داده، برخی خود را به قلعه [انداخته]، و بعضی در صحرا متفرق گشته، چون ستاره بنات النمش پراکنده گشتند. و در آن شب به قدر سیصد چهارصد نفر به سر نیزه از آن طایفه گرفته، با فتح نمایان و موفقیت بی پایان وارد سنگر، و یوم دیگر در آن حدود توقف [کردند].

به جهت عدم آذوقه، ناچار در بیست و هفتم شهر شوال سنه هزار و یکصد و شصت عازم اندخود، و در ورود سرپل قبیحاق جماعت اوزبک که محصور قلعه گشتند و از مزغل نظاره لشکر می کردند، آن حرکت را حمل بر ضعف پنداشته، به قریب سی چهل هزار سواره و پیاده از قلعه به خارج عود کردند. و در آن یوم عساکر بیات و اکراد خوبشانی، که با جعفرخان بیات ولد حاجی سیف الدین خان مأمور هراولی عقب سپاه گشته و در محافظت اشتغال داشتند جنگی بدان طایفه کردند، که دوست و دشمن تحسین و آفرین گشتند، و جمع کثیری از آن طایفه را قتل تیغ خونریز ساختند. و از آن نواحی در حرکت آمده، عازم منزل ثانی [شده]، و در منزل خان آباد سه میل به قلعه خواجه دکه مانده، ناگاه علامات گرد سپاه آن طایفه ترکمان ظاهر گشت.

و در آن یوم مسود این اوراق در عقب سپاه با جعفرخان بیات چون الت و اتحاد داشت برسم اختلاط کنان می آمد، که آن سپاه ترکمان چون برق سوزان ظاهر گشتند. و بهبودخان سردار نیز از پیش سپاه بر عقب آمده، و عساکر منصور را در تحریک محافظت و محارست قدغن و تاکید زیاد می کرد. چون اسب بسیار خوب در این حقیر گمان بر بود، مقرر داشت که قدری راه پیش رفته، تحقیق کثرت این سپاه را نمایم. چون به فراز خامه ریگ برآمدم. که سی چهل قدم فیعابین مسافت داشت، یک نفر از بدو سواران آن طایفه نیز آمده، چون تفحص احوال تشخیص دادم، تقریر ساخت که رستم بیگ قرا حاکم کرکی با طایفه ایرساری ترکمان آمده، که عار و فنگ چندین ساله را استرداد نمایند، و این سخن را گفته، و تیری بر جانب این حقیر انداخت. و قیر آن چون مسافت داشت رد شد. و مراجعت به خدمت سردار، و تقریر ساختم که آنچه به نظر این حقیر رسید، اضافه از دو هزار و پانصد نفر نیستند.

اما در آن یوم آن جماعت به‌نحوی از دور و دایره لشکر به‌درآمدند، که به‌خیال اعلی و ادنی رسید که لاقلاً ده‌هزار نفر ترکمان است، اما سردار با تدبیر آن لشکر بی‌نظیر را مقرر داشت که در کناره رود آب همه جایجا نزول کردند. و طایفه ترکمان آمده سر راه لشکر ظفر اثر را گرفته، ترکتازی و گوتازی کرده، در عرصه‌گاه میدان جولان و خودنمایی می‌کردند، که سردار و ااتبان موازی یک‌هزار نفر پیاده عساکر فیلی و پارسی را به‌جلو خود افکنده، و حمله بدان سپاه ترکمان کرد، که طاقت صدمات تیر تفنگ و ناوک و ضربزن رانی‌آورده راه فرار برقرار ناده، به‌سمت چه‌چکتو و میمنه به‌در رفتند، و از این جانب حساب‌الامر سردار غازیان مروی و سرخی متعاقب از قفای آن سپاه دو میل راه رفته به‌قدر یکصد و چهار نفر سر به‌نیزه از ایشان گرفته، مراجعت کردند. و در آن شب در آن منزل توقف [کردند].

و یوم دیگر عصمت‌الله بای اندخودی را، که کدای‌خان ارسال داشته‌بود، مرخص، و روانه نزد رحمت‌الله‌خان ساختند که: هرگاه سر یگانگی داشته باشی مهمان پذیر، و الا اگر اراده طایفه بلخی را داشته باشی، با تدبیر باش.

در ورود عصمت‌الله بای، چون رحمت‌الله‌خان غلیل و صاحب فراش بود، چند نفری از اشخاص معتبرین خود را با پیشکش و ارمغان بسیار به‌عنوان استقبال روانه، و سردار معظم‌الیه با لشکر ستاره حشم آمده يك میدان فاصله در خارج قلعه در کناره رود آب نزول، و سه‌یوم در آن حدود توقف، و سورات ده روزه در وجه غازیان مهمسازی، و جمیع رعایا و برایای اندخود، از ماکول و ملبوس خود را بیرون آورده، در کمال اطمینان و خاطر جمعی به‌فروش رسانیده، معامله کردند.

و در یوم چهارم از آن منزل در حرکت آمده، عازم ماروچاق، بعد از طی مسافت وارد آن حدود، و دو یوم در آن حدود توقف، و توپخانه و قورخانه و شترخانه که در آن سفر در رکاب سردار مأمور [بودند] همگی را به آیدین‌خان زور آبادی که حاکم آن قصبه است سپرده، قبض باز یافت [نمودند]. و عساکر مروی را مرخص، که روانه اوطان خود گشتند.

هرچند توپچی باشیان تقریر ساختند که ما را نیز مرخص کن که توپخانه را با عساکر مروی به‌الکای مذکوره ببریم، مرخص ساخت، که باید به‌ارض اقدس آمده، محاسبه توپخانه را مفروغ نمایند. ناچار به‌اتفاق سردار از ممر مروی از جانب زورآباد عازم [شدیم].

و در ورود منزل مروی، به‌قدر چهار پنج هزار نفر از غازیان تبریزی و عراقی جدا گشته، به‌خدمت حسن‌خان سردار نیات، که در آن اوان حساب‌الامر علی‌شاه در دارالسلطنه هرات توقف داشت عازم، و متمم لشکر با بهبودخان وارد ارض اقدس، به‌اراده اینکه محاسبه مفروغ شود.

در محل ورود آن حدود، نه‌حاب و نه کتاب دیدیم. زر سرخ و سفید را...

در عوض کاه در خرگاه و قلبیر و حقل زارعین مملو، و از زر سرخ در عوض شلجم جویشده معاوضه می‌شد، و جواهر گرانبها در سروگردن قحبکان بیوفا و قاطرچیان بیحیا در عوض خر مهره آویزان بود!

حسن میرزا برادر علی‌شاه، که صاحب اختیار ارض فیض نشان و فرمانفرمای مملکت خراسان گشته [بود]، مبلغ پانزده هزار تومان حسب‌الامر علی‌شاه در وجه بهبودنخان و غازیان ظفر هم‌عنان شفقت فرمود. و سردار معظم‌الیه با غازیان مذکوره به خدمت علی‌شاه، که در آن اوان در استرآباد مازندران نزول اجلال داشت، عازم [شد]. و مسود این اوراق نیز با توپچی باشیان مراجعت به الکای مرو [کرده]، و محاسبه ترکستان را، که لااقل پنج هزار فرد می‌شد، در آب خیابان انداخته، و عازم شدیم. و انشاءالله تعالی مقدمات علی‌شاه را در ملوک‌الطوایف ذکر خواهیم کرد.

۲۱۹

[لشکر کشی محمدعلی خان سردار بهدشت قبیچاق]

راوی این داستان، و محرف (؟) این بوستان چنین ذکر می‌کند که چون موکب فیروزی کوکب نادری از اصفهان [عنان] حرکت به سوی خراسان انعطاف دادا محمد علی‌خان غلام^۲ را، با موازی شش هزار نفر از ملازم رکابی که سه هزار نفر جزایری و سه هزار نفر دیگر تفنگچی [بودند] مرخص، و رقم سرداری ممالک اروس و الان و قزاق و قراقلیاق را بدان مفوض و مرجوع ساخت، که وارد استرآباد و مازندران گشته، و موازی شش هزار نفر دیگر از ملازمان قلمرو علشکر که در آن حدود به امر ساخلوی مأمورند برداشته، قدم در مملکت دشت قبیچاق گذاشته، و مترددین آن دیار را به حوزة تصرف خود درآورد.

و رقم علی‌خدمای به عهدة نورعلی‌خان^۳ حاکم قزاق مقرر داشت که: بعد از ورود سردار با لشکریان تحت خود، متفق بدان گشته [حرکت نماید]. [چون] در این وقت باسلوخان^۴ که از سلسله علیه چنگیزخان و از تنبیره‌های جوجی‌خان می‌باشد، به عرض عاکفان سده سنیه^۵ اعلی رسانید که: «از قدیم‌الایام آبا و اجدادما در میان طایفه قزاق و قلماق و دشت قبیچاق فرمانفرما و صاحب اقتدار می‌بودند. در این وقت جمعی از طایفه قلماق کاشغری و ماچینی وارد دیار انطاکیه شده، به استصواب جمعی از بیخردان فساد پیشه قشلاق اولی مرا تصرف و به قدر یکصد هزار خانوار را که در

۱- نادرشاه در ۱۵ محرم ۱۱۵۹ از اصفهان حرکت کرد. جهانگشا ص ۲۱۲.

۲- از این لشکرکشی دراز آهنگ در دیگر منابع ایرانی ذکری نیست.

۳- ظ: نورعلی‌خان پسر ابوالخیرخان.

۴- نسخه: تاسلوخان.

سلك ملازم من می شدند، به تحت خود در آورند، و نزدیک بدان شده که جمیع مملکت مرا که موروثی آباد و احداث من است تصرف نمایند. چون در این وقت آوازه کوهکبه حضرت صاحبقران گوشزد آفاق و چهار گوشه عالم شده، که به نیروی اقبال و به لطف و عنایت حضرت پروردگار داد هر مظلومی را از ظالم استرداد می کند، و چون شیوه مردی و مروت آن برگزیده اله گوشزد این بنده درگاه شد، لازم دیدم که داخواهی خود را معروض آستان مروت نشان نادری نمایم. نظر به عریض آن شاهزاده گرامی قدر، در این وقت مقرر فرمودیم که در ورود محمدعلی خان سردار آنچه لازم یگانگی و اعانت و مردانگی داشته باشد دریغ نداشته، نحوی نمایند که مملکت دشت قبیچاق را از تصرف قاندو قآن قلماق و لطیف خان ماجینر به در آورده، تسلیم باسلو خان نمایند. و بدکیشان و بدخواهان آن دیار را به ضرب شمشیر آبدار به راه راست هدایت نمایند. و همه روزه احوالات و اخبارات را عرض می نموده باشد.

و محمدعلی خان رقم مبارک را برداشته، و عازم مقصد گردید. بعد از ورود به دیار استراباد، عاگر مقرر را برداشته، اولاً عازم کناره رود گرگان [شد]، و موازی دو هزار نفر نیز از طایفه یموت ملازم گرفته، عازم آن دیار گردید.

اما در عرض راه سرکردگان یموت از قبیل محمدعلی اوشاق، و علیقلی بهادر، و خان احمدیگ متاقه فیما بین [شان] به وقوع انجامید. سردار معظم الهیه به کدخدایی و سلوک و مهربانی آب به آتش زدم ساکت ساخت، اما به قدر چهارصد نفر از آن طایفه فرار کرده، به میان ایلات خود رفتند.

سردار و الاتبار در آن منزل توقف، و چند نفر از کدخدایان یموت را به نزد حاجی محمد بگ که از معتبرین آن طایفه است ارسال [نمود]، که هرگاه فراریان مذکور وارد نگرند، مهمان پذیر باشند، که دعوی دشت قبیچاق را در میان الوس شما کوتاه خواهیم ساخت.

چون باعث فرار کردن آن طایفه به جهت یک هزار نفر ملازم رکایی [بود] که شاهزاده نصرالله میرزا گرفته، و به درگاه جهانگشا [ارسال داشته بود]، و در این وقت فیما بین حصه و رسد حیف و میل شده، ستم بریکی گشته بود، در ورود فراریان مناقشه خود را حسب الخواش با ایلات و احشامات خود طی ساختند، و چهارصد نفر مذکور را عوض کرده، ارسال خدمت سردار گردانیدند.

و از آن نواحی آب و آذوقه بسیار در بار شتران راهوار کرده، عازم میان قزاق و قراقلیاق گشتند. در آن سفر خیر اثر هر نفری از سایر ملازم یک نفر شتر اروانه و یک رأس مادپان سوی مال سواری به جهت خود برداشتند، که هرگاه در عرض راه به جهت آذوقه معطلی داشته باشند، با قمیزات شیر شتر اوقات گذاری نمایند، تا اینکه منزل به منزل آذوقه وار خود را برسانند. و بدان رویه منزل به منزل وارد میان طایفه قراقلیاق گردیدند.

و آن جماعت چون آوازه کوهکبه سردار را شنیدند، جمعی چون طبیعت وحشی داشتند فرار، برخی که مال و مکت و دولتی داشتند راغب به مصالحه، و برخی بیخردان

که همیشه طالب هنگامه طلبی [بودند] و جاه و منصب می‌خواستند، از راه خشونت درآمد، به قدر شصت هزار نفر از جماعت مذکور مستعد قتال و جدال گردیدند. و شرحی در خصوص ورود عساکر قزلباش، به نور محمدخان و دردی‌نیزخان و اهالی قزاق قلمی که هر گاه لشکر مذکوره تسلط به‌دیار ما یافته و چشم زخمی به‌ما رخ نماید نوبت شما شده و در غارت شما نیز مضایقه نخواهند کرد.

چون والی قزاق غایبانه از ترس و بیم و دور اندیشی همیشه رسل و رسایل آن به خدمت دارای دوران رفت و آمد می‌کرد، از دادن جواب و بازگردانیدن قاصدان اقبال کرد. در جمع‌آوری سپاه و احشامات خود را به سقناقهای متین و مکانهای حصین جای داد، و باقی سرکردگان قزاقلیاق با موازی شصت هزار نفر سر راه بر عساکر ظفر پناه گرفتند.

اما از این جانب، حسب الامر سردار، خان احمد بیگ یموت و مردانعلی بیگ قاجار با موازی یک هزار نفر یموت به‌عنوان قراولی مأمور، و در آلتین‌چایی قسراولان به‌همدیگر برخورد، شکست فاحش بر قراولان قزاقلیان دادند، و به قدر دویست نفر سر و زنده به‌حضور سردار حاضر، متمم آن طایفه را از تیغ گذرانیده، جای درنگ را موقوف، و به سرعت تمام توپخانه آتش‌فشان را پیش انداخته، روانه گشتند. و در منزل قزل‌داغی فیما بین تلاقی، از طرفین بازار فتنه و شین ظاهر گشت. و در آن روز فتنه اندوز جماعت قزاقلیاق دوازده صف طولی آراسته ساختند، و پیاده مرکبهای خود را در جلو انداخته، بنای آتش‌فشانی را ظاهر ولایح گردانیدند.

اما حسب الامر سردار توپهای ثعبان‌آثار را از زمین او یسار بر میان آن طایفه نابکار آتش می‌دادند. چون جماعت قزاقلیاق در مدت عمر خود گلوله توپ را ندیده و نشنیده بودند، چون گلوله‌های توپ به‌میان آن طایفه می‌افتاد، به‌هر تیری سیصد چهارصد نفر بر بالای هم می‌افتادند، و در اردوی سردار به‌قدر چهل اراده توپ بزرگ و کوچک موجود، و ده عراده خمپاره بیست من گلوله نیز به‌جهت گرفتن حصارهای قوی بنیان با خود همراه داشت. در آن یوم خمپاره‌ها را نیز به‌میان آن طایفه می‌افکندند، و در محلی که به‌زمین می‌آمد، جماعت وحشی کردار چون خیل زاغان بسیار بر بالای آن جمع می‌گشتند، که بیکدفعه از قعر زمین حرکت کرده، و باره پاره شده، جمع کثیری را مجروح و زخم‌دار می‌کرد.

چون جماعت مذکوره شراره آتش‌فشانی تیر گلوله توپ و گلوله خمپاره و زنبورک را مشاهده نمودند، تصور آن نمودند که مگر صحرای محشر یا فرخ اکبر ظاهر گشته، همگی به‌فریاد درآمد می‌گفتند که بالای آسمانی بر ما ظاهر شده است. همگی دست از کار بیکار، و از مجادله خود شرمسار، نه‌روی فرار، و نه طاقت کردار، بیکدفعه صدای الامان از آن طایفه بلند گردید، و به‌نحوی غلغله در زمین و زمان افکندند که گویا صور اسرافیل و غلغله رود نیل ظاهر گردید.

سردار معظم‌الیه، آن نوحه و فرع را حمل بر حیل آن طایفه پنداشته، همان در توپ‌کاری تأکید می‌فرمود، و جمعی از غازیان یموت را مقرر داشت که از عقب آن

سپاه درآمد، جزع و فزع آن طایفه را مشخص نمایند، و هرگاه بنا بر حیل باشد آگاه نمایند. چون عساکر یموت از حال آن طایفه مطلع گشتند، دانستند که میان عمر ایشان از ضرب گلوله جانستان به آنها رسیده، و هر یک از آن جماعت در آن صحرائی پرملال مشغول حال و بریشان احوال گشته، سوراخ موشی را به جهت مخفی گشتن به هزار درم طلا خرید و فروخت می کردند. چون چشم ایشان بر غازیان ترکمان افتاد، از راه الحاح و تضرع درآمد، سرکردگان و سرخیلان ایشان شمشیرها در گردن و مصحف به روی دست گرفته، وارد حضور سردار و الاشان گشتند.

چون همیشه شیوه پسندیده جماعت قزلباش ترحم و بخشش و مروت است، نصیحتات آن طایفه را به عفو مقرون داشته، و جرایم ایشان را به تصدق فرقی فرقدان سالیانه گیتیستان بختید، و مقرر داشت که توپچیان مهارت پیشه و دلاوران قهر اندیشه، دست از مجادله برداشته، درجا و مکان خود ثابت، و منتظر فرمایش جدید باشند.

در آن وقت، سرکردگان قراقلیاق وارد اردوی بناتالنعش خود گشته، همگی آن سپاه را خاطر جمع، و از هر اروع و طایفه از معتبرین آنها به حضور سردار حاضر، و متمم آن سپاه را مرخص که هر یک به مکان و مقصد خود رفتند. و بعد از دو یوم از آن حدود بر جناح حرکت آمده، عازم قشلاق طایفه قراقلیاق گردیدند.

در ورود آن حدود، جمعی از طایفه مذکوره که راضی به صلح و اطاعت کردن، و راغب و طالب یگانگی و اتحاد بودند، با پیشکشی و ارمان بسیار وارد خدمت سردار، و سورات و علیق الدواب غازیان را آنچه موجود داشتند حاضر، و گوسفند بسیار و مادیان بیشتر به عنوان پیشکش بيمقدار به نظر خان عالی مقدار رسانیدند، که هر یک از غازیان موازی پنجاه رأس گوسفند دوشای برمدار صاحبی کردند.

و در ورود آن حدود، چون حسب الامر خاقان گیتیستان، به موجب رقم علیحده به عهدنامه ابوالغازی خان والی اورگنج مقرر گشته بود، که بقدر سه هزار نفر از غازیان اوزبک را با تدارک و اسلحه روانه نمایند، رقم مبارک را به صحابت چند نفر چاپاران روانه نزد والی، و نظریه فرمان واجب الانعان ملازمان مقرر را با تدارک و اسباب مایحتاج سفر ارسال نمود.

سردار بعد از ورود آن حدود و انتظام امورات طایفه قراقلیاق، موازی ده هزار نفر از آن جماعت را ملازم گرفته، در ساعت سعد عازم دیار مملکت قزاق گردیدند، تا چرخ چهسازه و چه بازو با آن.

همه نامدار و همه جانستان کمر بسته بر قتل قبیجاقیان
 ر نو شورش شد در آن روزگار تو گویی که رستم شده آشکار
 پدید آمده باز افراسیاب که گردد دگر باره ملکش خراب
 به آیین رستم سپاه گران شدند عازم نشت قبیجاقیان
 چنان لشکری کس ندارد نشان که ایران و اوزبک شود همعان
 القصه، آن سپاه گران که بیست و هشت هزار نفر می شدند، با طمطراق تمام و
 سر رشته مالاکلام روانه [شدند]، و از آن جانب همه روزه قسراولان و جاسوسان
 نورمحمدخان مقدمات را یوم به یوم معروض خدمت آن می داشتند. آن مرد خیر اندیش
 چند نفر از فرزندان واقوام خود را با پیشکش و ارمغان بسیار به عنوان استقبال روائه
 خدمت سردار [نمود].

و در ورود قزاقا، والی مشهور نورمحمدخان با جمیع سرکردگان و سرخیلان
 جنگیزی به عنوان استقبال شرافت، و در عرض راه ملاقات قبایین حاصل، و به اعزاز و
 اکرام تمام آن سپاه گران را در منزل و اوطان خود نزول داد، سه شبانه روز شیلان
 به رسم و آیین پادشاهان جنگیزی به کشید، و در یوم اول سه هزار رأس اسب، و بیست و
 هشت هزار رأس گوسفند، نفری از ملازم یک گوسفند، ذبح کرد. و مقدار هزار من
 بدون بخارا جواری، و بانصد من برنج در آن یوم به مصارف رسانید. و سه یوم به همین
 قرار طوی داد، و یکماهه علیق الدواب و جیره غازیان را از جواری و اسب قزاقی
 و گوسفند در وجه غازیان و ملازمان سوریات داد. و به تهیجی که حساب الامر صاحبقران
 دوران مقرر گردیده بود، موازی پاترده هزار نفر از لشکریان خود برداشته، به اتفاق
 سردار عازم قتلای دردی نیازخان شدند.

و در ورود آن حدود، به تهیجی که نورمحمدخان طوی داد، آن نیز لوازم
 خدمتگزاری را حسب الواقع به عمل آورد. و در آن دیار گندم وجود ندارد، و
 زندگی آن طایفه به قمیز اسب و شتر، و گوشت اسب و گوسفند می گذرد. و در اکثر
 اوقات سرکردگان و سرخیلان نامدار به رسم تبرکات به جهت روز عیدی که آنها را
 معمول است، مگر قلیل و کثیری داشته باشند.

و لباس منعم آن طایفه از آلجه و کرباس و سقرلاط است، و لباس سایر الناس از
 پوست گوسفند و شغال و روباه درست کرده در سرور خود می کنند. و زن و مرد آن
 طایفه را چندان فرق و تفاوتی نمی دارند، که لباس همگی ایشان به یک قرار است، مگر از
 موی زنها توان شناخت.

و چندان عصمت در میان ایشان نمی باشد، و زن و مرد باهم سوار می شوند، و در
 صحراها باهم شکار می کنند، و یک طایفه در میان آن جماعت مشهور به دگش کر (?)
 می باشند که هرگاه جمعی به شکار یا سفر یا به شغل و کسب و کاری راه دراز طی
 می نمایند، و در آن سفر جمعی زنان خود را با خود همراه بردانند و جمعی نبرده اند.

آن مردان عرب هر گاه در راه خواهش مباشرت نمایند، از مردان زندار یکتبه و دو تبه و یکدفعه و دو دفعه زن آنها را به قرض می گیرند، که در محل ورود منزل خود زنان خود را در عوض مساعدنمای که کرده اند به همان نهج به خانه آن شخص صاحب طلب ارسال، که قرض مذکوره را ادا کرده مراجعت نمایند. و هر گاه اضافه خواهش می کردند، آن نیز زن خود را عوض می فرستاد. و این معامله با مرد زندار است.

و جماعت قزاق به مذهب امام اعظم است، اما پیروی آن مذهب نمی کنند، و شخصی که از سیاه و سفیدی قلبی سر رشته داشته باشد، آن را امام عصر خود می دانند، و هر نامربوطی که آن اثنا کند همگی قبول می نمایند. شخصی از زندان اصفهان وارد آن محل می شود، و چون احوال و اوضاع و حماقت آن طایفه را مشاهده می کند، خود را به صورت ملایی عظیم الوقار به قلم داده، و سر رشته ای نیز از علوم دنیوی و کواکب و غیره داشته، با ملاهای آن طایفه [که مذهب معینی ندارند] مباحثه و مناظره کرده، همگی آنها را ملزم، و خود را امام عصر به قلم داد. و جمیع سرکردگان و سرخیلان و ریش سفیدان قزاق به دخمه آن حاضر گشتند، و آب دست آن را تبرکاً به جهت امراض و جنون می بردند. چون خود را در میان آن طایفه چون خورشید به جلوه در آورد، و از لیمیا نیز سر رشته ای داشت، بدیشان معجزه می نمود. و آن طایفه صحرائی معتقد و اخلاص گرار آن می شدند.

و چند نفر مردان به جهت خود تعیین کرده [بود] که آنها می گفتند که ما در خدمت شیخ بارها می شنیدیم که می گفت هر گاه احدی از طایفه اناث را ما یک دفعه بدان دخول کنیم جواب و سؤال نکیرین از آن ساقط می شود، و هر گاه دو دفعه دخول شود آتش دوزخ بدان حرام می شود و هر گاه سه دفعه بشود بهشت حلال می شود، چون [این قصه را] مردم می شنیدند، هر کس در خانه زن و دختری پری منظر داشت به التماس و التجا به خدمت شیخ می آوردند که بدانها دخول کند و آن مردود قبول نمی کرد عاقبت به التماس آن طوایف نگاه داشته و کام دل حاصل می ساخت و بعضی را به مردان می بخشید و می گفت همان خاصیت می بخشد.

و اگر نامزد ایشان در خانه از نامزد یا برادر نامزد حامله نمی شد، آن را به خانه شوهر روانه نمی کردند. و در شب زفاف هفت نفر از زنان که اقوام عروس است و بر داماد حلال است، باید در آن شب و روز کام دل از ایشان حاصل نماید، و بدیشان حالی شود که این جوان مرد است و عیبی ندارد، و بعد با عروس خلوت کرده کام دل می یابد.

و قومی از آن طایفه [را] چنان رسمی است که داماد در شب دوم عروس را

۳- این مطلب و مطالب بعدی از این نوع، ظاهراً از اقا نه عایی است که در آن عصر کینه و تمسب، عوام پیروان مذاهب درباره پیروان مذاهب دیگر می ساختند، و از این راه نقدلی خالی می کردند.

۴- نسخه: زندانیست

۵- خواننده ای به خطی دیگر در حاشیه نوشته.

بمخلوط برادر و برادرزاده و بنی‌عم و عم‌زاده می‌فرستد، که هر يك ایشان يك شب بدان مباشرت کرده و تحسین می‌نمایند. و هرگاه عروس را در خانه داماد عارضه‌ای رخ دهد که بالینگیر شود، بر اقوام عروس لازم است که هر شب يك نفر از زنان آمده، و در بغل داماد خفته و خدمت می‌کنند. تا محلی که عروس روی در بهبودی آورد. القصه، چون سردار و اانبار چند یومی در توابعات و بلوکات و ولایت دزدی نیازخان بهسر برده، سررشته آن دیار را مضبوط ساخت، دوازده هزار نفر از اسرای ایرانی را که در آن نواحی بودند گرفته، و همگی ایشان را اسب و جامه داده ملازم رکاب ساخت. و با خوانین قزاق و قزاقیای چنان مشورت کرد که حسب‌الامر دارای هفت کشور چنان مقرر شده که به‌شهر اروسی و الان به‌خدمت یاسلوخان مشرف. و جمعی را که از طایفه کاشغری و ماچینی و قلماق آمده، اختلال در امورات مملکت آن انداخته، و به‌غیر حق ایلات واحشامات آن را تصرف کرده‌اند گرفته، و دشمن آن را مقهور و مملکت آن را معمور ساخته، مراجعت نماییم.

همگی خوانین فرمایش نادرگیتی‌ستان را به‌جای منت دانسته، و از آن منزل بر جناح حرکت آمده، عازم دیار دشت قبچاق گردیدند. و در عرض راه جمعی از طایفه قزاق را که سر به‌اطاعت نادر محمدخان نهاده و اکثر اوقات رخنه در ملک آن انداخته و زیاده سری می‌کردند، همگی آن طوایف را به‌ضرب شمشیر آبدار به‌اطاعت درآوردند و اکثر آن طوایف را قتل و اسیر سرینجه تقدیر ساختند و به‌همین رویه منزل به‌منزل طی مسافت می‌کردند که در غره شهر شعبان سنه تسع و خمسين و مائه بعد الف من الهجرة النبویه وارد اروسی که اول ولایت قلماق است و میانه دشت قبچاق است گردیدند.

و در آن دیار چند نفر از معتبرین یاسلوخان به‌عنوان استقبال وارد، و در همگی منازل بلد راه شده، و سورات غازیان ظفر فرجام را گوسفند و یابو و شتر می‌دادند. و در کنار رود کلبادام جمعی از طایفه قزاق قلماق که از ایام جنگیزیه الی حال سر نافرمانی پیش گذاشته، و به‌کسی اطاعت نکرده و فرمان‌رمایسی می‌کردند، و یاسلوخان نیز بدیشان مصالحه کرده و از یگانگی ایشان مشعوف گشته بود، چون وارد آن حدود گشتند بلدان عرض راه به‌میان کوه و کمر و مترلهای بی‌آب و علف راه نشان می‌دادند. سردار باعث آن مقدمه را استفسار فرمود. چگونگی بد سری طایفه مذکوره و نا امنی آن عمر را معروض داشتند. از شنیدن این سخن آتشی غضب قزلباشی در حرکت آمده، مقرر داشت که پیشخانه را به‌همان سمت آنعطاف دادند. بعد از سه یوم که در آن نواحی طی مسافت شد، در این وقت قراولان سپاه فیروزی دستگاه چند نفری از طایفه مذکوره را زنده گرفته، به‌حضور سردار حاضر ساختند، و زبان آن طایفه را جماعت قزاق فهم می‌کردند.

سردار فرمود که رفته به ریش‌سفیدان و سرکردگان خود تقریر نمایند که محمدعلی‌خان نامی از غلامان نادر دوران و فرمان‌رماهی هفت اقلیم جهان، با چهل هزار نامدار ایرانی وارد آن دیار گردیده، که مخالفین را به‌اطاعت تکلیف، و هرگاه

تخلف نمایند در قتل ایشان تفسیر نکرده، شمار از روزگار ایشان برآوریم و دو نفر از کسان باسلوخان را نیز همراه کرده، روانه نزد جماعت قراقلماق گردانید. بعد از ورود بدان حدود، آن جماعت سردود آن دو نفر آدم خان مذکور را مقتول، و بهقدر ده هزار نفر قلماق تنگ چشم را پیشرو سپاه ساخته روانه، و اورمشخان نامی که شاخص و معتبر آن دیار بود با موازی یکصد هزار چشم، به دو دسته متعاقب هم عازم سر راه لشکر ظفرپناه گردید. و از این جانب حسب الامر سردار چند نفر از قراولان که مأمور آوردن اخبارات لشکر قلماق مقرر شده [بودند] وارد و ورود آن لشکر بی پایان را معروض داشتند.

از آنجا که همت و الانهت سردار تربیت یافته شهنشاہ گیتیستان، و جنگ دیده و جنگ آزموده خاقان جهان است، اندیشه و هراسی به خود راه نداد. و استفسار عرض راه و گذرگاه آن سپاه محشرنما را تحقیق، که از قرار تقریر قراولان در عرض راه کوهی است بلند، و سنگلاخی است پرگرند، که عبور آن طایفه بدان راه است. چون سردار و الاتبار کثیر الاقتدار مجادله قلماق و روش آن سپاه و جمع گشتن ستناق آنها را ندیده [بود]، پس آن محل موازی شش هزار نفر از نامداران ایرانی [را] که هر یک رستم داستانی بودند با خود برداشته، و سپاه مذکور را با توپخانه به محمد حسین بیگ بنی عم خود سپرد، که در همان مکان در کنار رود آب کلبادام سنگر حصین مقرر کرد که بسته توقف نمایند. و خود ایلغارکنان عازم سر راه آن سپاه گمراه گشت.

و چون فیما بین به قدر پانزده میل راه مسافت داشت قراولان سپاه سردار را آگاه ساختند، از محل زوال تا طلیمه فجر آن عرض راه را طی مسافت [کرد] از اتفاقات، خواب غفلت دیده بصیرت قراولان قلماق را که در خارج راه بودند بسته، از عبور سپاه مذکور واقف نگشتند.

هنگام صبح، در وقتی که طلوس زرنگار عرصه آفاق را مشعل افروز، و پرزب و نگار ساخت، موازی پنجاه هزار نفر جماعت قلماق به سرداری سارنجه نام در میان دره کوه که جایی علفزار و نمونه گلزار بود تزلزل، که حسب الامر سردار جمعی از جزایرچیان پلنگ صولت پلنگ پوش و تفنگچیان قدر قدرت رعد خروش را از دو طرف پرفراز کوه جا داده، داخل در بند شده، جماعت قلماق سراسیمه به تسویه صفوف پرداخته، از طرفین نیران قتال اشتعال، و دست و بازوی دلاوران به خصم افکنی و خوریزی اشتغال یافت.

و از حسن تقدیرات اتفاق اینکه اورمشخان بعد از فرستادن سارنجهخان به خیال اینکه مبادا سارنجه در رفتن تکاهل ورزد، یا اینکه به سپاه قزلباش [غالب شده]، و گوی نیکنامی را از میدان رباید، و اموال و غنایم قزلباش تنها نصیب او شود، دست اجل بر قفایش زده، به تقریب امداد آن می آید. و در عین گیرودار که بارقه بادلیج و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره، و گرد و غبار عرصه کارزار سپهر نیلی چهره [را] تیره ساخته بود، ناگاه گرد و علامات لشکر بی حد و مر نمایان گردید، که جهان منور

چون شب اخضر تیره و تار گردید.

سردار برهنه و آن امیر غضنفر فر دانست که آن لشکری است که بهامداد قلماقیه می‌رسد، و وصول کوکبه آن با چنان وقوع یبعد و بی حدود و بی هنگام و بی خبر به‌مهر که شور و شر به‌این سمت موجب دلیری قلماق و تفرقه‌غازیان ظفر آثار گردد، اما به‌مدلول اینکه

رنج راحت دان، چو شد مطلب بزرگ کرد گله توتیای چشم گرگ سردار والاشان این معنی را عین مدعا دانسته، جنود غیبی به‌اعانت آن سپاه سرور کوکبه زان ظفر (؟) گشته، بعد فتنین به‌مسافت ربع فرسخ رسیده بود، که حملات دلیرانه افواج نصرت‌قرین صفوف قلماقیه را از پیش برداشته، به‌قلب اورمش‌خان رسانید. از مشاهده این حال در احوال [لشکر] اورمش اضطراب، و در سلك قرارشان انقلاب راه یافته، راه گریز پیش گرفته به‌در رفتند. اورمش با کمال شوکت و شان هر چند بر سپاه خود تحریک مجادله داد سوادى (؟) بدان مترتب شد، ناچار آن نیز راه فرار بر خود قرار داد که دلیران‌سهمگین و پلان عرصه‌کین متعاقب رسیده، به‌ایشان آویختند، و در هر قدمی هزار نفر قلماق در خاک و خون آغشته، و در هر مقامی و دره سنگلاخی ده‌هزار نفر بر روی هم سرشته، و سه هزار نفر جزایری که به‌هر دفعه تیری که گشاد می‌دادند سه هزار نفر بر روی هم می‌ریختند، و سه هزار نفر دیگر به‌هر طرف حمله می‌کردند از کشته تلال جبال بر روی هم می‌انباشتند.

و در آن روز فتح‌اندوز، از اول فجر تا محلی که این آفتاب جهانتاب از کوشش و کشش آن طایفه مانند خضاب غرق دریای خون، و عکس بی‌همال آن دگرگون شد، و روی در نهانخانه مغرب نهاد، در آن روز هر نفری از نامداران ده تن و دوازده تن از طایفه مذکوره به‌قتل آورده بودند، و به‌قدر سه‌چهار هزار نفر زنده دستگیر، و اورمش‌خان و سارنجه‌خان به‌دست نامداران قزلباش یا موازی چهارصد نفر از رؤسا و سرکرده مقتول، و جمیع اردوی آن طایفه و اموال و ائقال و خزانه به‌تصرف لشکر ظفر اثر درآمد.

و در آن یوم با فتح نمایان در آن حدود توقف، و مقرر داشت که تیب و بنه را محمد حسین بیگ برداشته، وارد حضور گردد، و در آن شب سردار ظفر شعار خیمه عبادت‌خانه را برپای کرده، و به‌محمد شکر الهی قیام و اقدام داشت، و آنچنان فتح عظمی را به‌اقبال دارای دوران می‌دانست، که لطف الهی شامل احوال آن شده، که به‌قول آیه وافی هدایه «کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیره» برچنین لشکر محشر نشان غالب آمده، عقل از تصور این خیال عاجز و قاصر است.

روزانی دیگر که این چرخ ملمع از پرتو جمال طاوس فلک مزین گردید، حسب‌الامر مقرر گردید که سر سرکشان را از آن نواحی حاضر، و موازی چهار کله مناره که هر یک پنج هزار سر داشت، استادان معمار در فراز آن کوه ساختند.

و آن چهارصد سر سروران سیاه را با دو سر اورش خان و سارنجه خان، و چهار هزار نفر که زنده دستگیر شده بودند، به صحابت چهار پنج هزار نفر طایفه قزاق، و چند نفر از سرکردگان قزلباش، روانه خدمت باسلو خان نمود.

و مقدمه آن فتح نمایان را مفصلاً عرضه داشت درگاه سلاطین سجده گاه صاحبقرانی [نمود] و در نواحی طبرستان که موکب جهانگشا از عراق عازم خراسان بوده، به نظر ایستادگان کریاس گردون اساس رسید.

حساب الرقم مبارک چنان به نفاذ پیوست که چون آن عالیجاه را سردار و صاحب اختیار مملکت توران ساخته [ایم]، باید اشرار و متمردين آن دیار را تنبیه و حساب خواهی شاهزاده جهانیان و نور دیده چنگیزخان باسلو خان را به عمل آورده، و چگونگی رضامندی آن را مجدداً عرض، و هر محل که مرخص نمایند مراجعت نماید. و ارقام شفتت دیگر به جهت خوانین قزاق و يموت و سایر سرکردگان ارسال گردانید.

اما چون از آن جانب مقدمه فتح و ورود سر سروران و اسرای قلماقیان گوشزد شاهزاده والاگهر باسلو خان گردید، از شادی طبل بشارت و خوشدلی به نوازش در آورده، جمعی از رؤسای خود را به استقبال فرستاده، به آیینی که داشتند به شادی تمام به حضور آن آوردند. از قهر و غضب و دلبری که از آن جماعت در آن مدت بدان رسیده بود، در قتل همگی ایشان فرمان داد، و سر آنها را کله مناره ساخت، و جسد ایشان را به آتش غضب سوخت، و تحفه و تبرکات بسیار و سبقات بشمار به جهت سردار عظمت مدار ارسال ساخت.

۲۲۱

در بیان ورود سردار ظفر شعار به دیار آلان و مشرف شدن به خدمت باسلو خان

اما چون سردار مملکت گیر، خاطر خود را به آیین و تدبیر، از رهگذر آن طایفه جمع ساخت، عنان عزیمت به صوب قشلاق و بیلاق آنها تافت. و آن جماعت وحشی تراد چون از اخبار شکست و قتل عام کسان خود آگاهی حاصل ساختند. هر یک که قوه و استطاعت داشتند مال و اموال خود را انداخته، خود را به مکانهای متین و قلعه های حصین کشیدند. و جمعی که یارای فرار کردن نداشتند، چاره ای به جز اطاعت و انقیاد نیافته، در قشلاق و بیلاق خود توقف، و در ورود سپاه فیروزی دستگاه به قدر

۸- قطعاً مراد آخرین عبور نادر از طبرستان است که احتمالاً در حدود ربیع الثانی و جمادی الاول ۱۱۶۵ بوده است.

استطاعت با پیشکش و ارمغان به‌استقبال لشکر ظفراندر درآمده، مطیع و منقاد می‌گشتند. و سردار والاگهر نیز به رعایا و ضمناً لازماً مهربانی و شفقت بی‌نهایت می‌کرد. و همان جماعت را به‌اطراف نیز [با] فرمان روانه، که دلناری و خاطر جمعی داده به‌درگاه سردار کشورگیر حاضر [می] ساختند. و هر يك تخلف در آمدن می‌کردند، جمعی از نامداران اردوی ظفر شمار را به‌عنوان چپاول در قفای آن جماعت روانه، که همگی ایشان را قتل و اسیر سرینجه تقدیر ساخته، با اموال و غنایم موفور به‌حضور وافی‌سرور سردار می‌آوردند.

و جمعی از طایفه بدکیش و غمازان فتنه‌اندیش، ده بیست هزار خانوار، در میان بیشه و جنگل مخفی، و آتش شرارت می‌افروختند. سپاه فیروزی دستگاه برسر آن طایفه آمده، بعد از کوشش و کشش، قبیل و اسیر سرینجه تقدیر می‌گشتند. و در عرض مدت دو ماه آن مقدار از آن طایفه به قتل رسید، که از اجساد کشتگان تلال و جبال و از خون ایشان رودهای بی‌محال (؟) جاری گشت، و عاقبت‌الامر سردار ذکور و انات آن طایفه را به قتل می‌رسانیدند. و این حادثه نیز چون مقدمه قتل و غارت و نهب و تاراج چنگیزخان، که بر اهل ایران به‌وقوع آمده بود، به‌عمل آمد.

شخصی از راویان سفر خلیج اثر تقریر می‌کرد که چند نفر از سران قلماق را به‌حضور سردار حاضر ساختند. و در حضور ایشان به قتل زن و فرزندان ایشان مقرر داشت، و از آن جماعت استفسار کرد که چنین حادثه‌ای به‌شما هرگز رخ داده بود؟ پیری از عمر خود سیر تقریر کرد که آنچه ما می‌کشیم و می‌بینیم، و از این شربت جرعه ساغری می‌نوشیم، از کردار و افعال پسران پیشین ناست، که در عهد چنگیزخان و هلاکوخان نسبت به‌شما در مملکت خوارزم و ماوراءالنهر و ایران به‌عمل آورده‌اند. و حال همان مکافات است که بعد از پانصد سال و کسری ما به‌دیده بصیرت می‌بینیم، و با زن و فرزندان به‌حسرت می‌میریم.

چون سردار از آن گفتگو مطلع شد، و مقدمه چنگیزخان گوشزد آن شده، قتل آن طایفه را اضافه بر اول قرارداد، و به‌اطراف و جوانب تا سرحد قراقرم و ماچین چپاول انداخته، چنان بیدادی بدان طایفه بی‌بنیاد به‌عمل آورد، که قلم دو زبان به‌عجز [بیان] آن اعتراف می‌کرد. لم‌سوده

چنان شورش شد به تورانیان یکی گفت: چنگیز، بیدار شو جهان را گرفتی به ضرب و به زور یکی تخم از کینه انداختی ز توران زمین لشکر بیکران به قتل و به نیرنگ و با کر و فر بین صنعت خالق کردگار به فرمان آن، یک غلام گرین بی قتل و تاراج بازو گشاد

که رحمت بکردند به چنگیز خان از آن کرده خویش هشیار شو نبردی تو با خود کسی را به‌گور بنایی ز ظلم بر جهان ساختی کشیدی ابر ملک ایرانیان بشد ملک ایران جو زیر وزیر که پیدا شده نادر از روزگار نهاده‌ست سر سوی اقصای چین سرو ملک و ناموس ما شد بیاد

سر از خلك بردار، نوران بین به جنگ دلیران ایران بین
 که گشتند و کشتند و سوختند تمام گرفتند از ملك تور انتقام
 شنیدم که می‌گفت پیری چنین به روی زمین هرچه کاری بچین
 اگر تخم کاری اگر شهد ناب که از حاصل آن شوی کامیاب
 القصد در آن حدود آنچه لازمه کوشش و گشش بود، تقصیری نکرد. و از
 اسرای اهل ایران، که هشتادسال می‌شد که جماعت ترکمانیه و اوزبک در نهپ و غارت
 به فتوای مردودی دنیا طلب خوارزمی به مسلمانان تعذیب کرده و اسرای ایشان را
 بدقزاق و قلماق مبیع ساختند، در آن اوان به قدر شصت هزار نفر اسیر ایرانی و ولد
 از ایشان به عمل آمده، و اکثر ایشان صاحب ثروت و حضور بودند، در خدمت سردار
 مجتمع، و همگی آن طایفه را ملازم رکاب ساخته، و اسب و اسلحه داد. و در کناره
 رود سیحون طرح قلعه‌ای افکند، و زن و فرزندان آن جماعت را با مال فراوان و
 اموال بی‌پایان، که از طایفه مقتولین بدیشان شفقت فرموده بودند، در آن قلعه سکنی
 [داد]، و آن قلعه را به آزادآباد نادری موسوم ساخت، و آن شصت هزار نفر در رکاب
 سعادت انجام در گشش و کوشش لوازم مردانگی و پاداری را به عمل می‌آوردند.

سردار و الاشان از سرحد قزاقی تا سرحد کاشغر [و قراقرم] ۹ و شهر کلبادام ۱۵،
 که تخمیناً دوست و پنجاه میل عرض داشت، دیاری موجود نگذاشت، سوای جمعی از
 فقرا و ضعفا که در اول از راه یگانگی درآمده، طوق بندگی را به گردن خود گرفتند.
 چون خاطر جمعی از آن رهگذر حاصل ساخت، در این وقت چند نفر چاباران
 باسلوخان وارد، و اعلام داشته بود که در این وقت قاندوقاآن کاشغری و لطیف‌خان
 ماجینی چون استیلای سردار و الاتبار را شنیده‌اند، جمعیت فراوان و لشکر بی‌پایان در
 نواحی انطاکیه ۱۱ و کاشغر و چین ۱۲ و ماچین و خجند ۱۳ فراهم آورده، و می‌گفته
 آنهمه شورش و غوغا از تحریک و تأکید باسلوخان است، با توپخانه و منجنیق‌خانه و
 آتش‌خانه در این چند یوم وارد دیار ما می‌گردد، باید بدون توقف عازم حضور گردند
 که حسب صلاحدید هم‌دیگر در دفع آن طایفه کوشیده، و در تدارک خود مشغول باشیم.
 اگر به سیر چمن می‌روی، قدم بردار که همچو رنگ حناء می‌رود بهار از دست!
 چون سردار عظیم‌الوقار از مضمون فرمایش پادشاه دشت قبچاق مطلع گشت، و
 امورات آن سرحد را حسب‌الخواهش فیصل داده، و آرزوی حرکت داشت، در دم
 سران سپاه را قدغن و تأکید ساخت که عساکر منصور حسب‌الخواهش تدارک مایحتاج
 خود را دیده، و بعد از سه یوم از آن نواحی با موازی یکصد هزار سواره که در

۹- بعداً در حاشیه اضافه شد.

۱۰- شاید بادام (تزدیک خجند) که نام دیگرش ریش‌کند بود.

۱۱- در آن نواحی انطاکیه‌ای سراغ نداریم. ظاهراً کلمه‌ایست که جزء آخر آن «کند» به معنی
 شهر است، مثل بارکند.

۱۲- شاید ختن؟

۱۳- نسخه: خوفند.

رکاب ظفر فرجام مجتمع ساخته بود. حرکت، و منزل به منزل عازم خدمت [باسلوخان گردید].

باسلوخان با امرا و اعیان سپاه به‌آیین توقمش‌خان^{۱۴} به‌استقبال آن سردار والاگهر شتافت. و در عرض راه ملاقات حاصل، و سردار نظر به سفارشات پادشاه دارا دربان سلیمان مکان صاحبقران گیتی‌ستان، از اسب پیاده گشته اراده آن نمود که ران و رکاب آن حضرت را بیوسد. آن پادشاه ادب فهم قسم به‌تاج و تخت نادر دوران داده، مانع شد و اشاره به‌سوار شدن نمود. بعد از چند قدمی که پیاده عازم شد، عاقبت پادشاه والاگهر [اسبی] جلو کشیده، و امر به‌سواری مقرر داشت و در عرض راه دوش به‌دوش وارد منزل خود، و از آن منزل سردار عازم قشلاق و پایتخت پادشاه عظیم‌المثال گشت.

لشکریان پادشاه مذکور، دو روبه تا محل اوطاق و عمارات پادشاهی صف برصف بسته، و کرنش به‌طور قلماق می‌کردند. و پای‌انداز بسیار و قماش بی‌شمار از قبیل [خطایی و دیبای^{۱۵} فرنگی و مخمل ایرانی و بادله اصفهانی بر روی زمین کشیده، و در منزلی دلگشا که دم از خلدبیرین و گلستان روی زمین می‌زد، ترو، و سه‌شنبه‌روز جشنی در کمال خوشی و خرمی [برپا کردند]. و هر زمان انبساطی تازه، و از ملاحظه آن امور غریب‌نما هر لحظه نشاطی بی‌اندازه روی می‌داد. لحظه به‌لحظه در حضور عوام و سرور انام و مشاهده نشهای گوناگون خطایی و فرنگی و تکلفات از حد بیرون اجتهاج و سرت خوانین و سرکردگان آزدیاد می‌گرفت. و به وقت شام شموع و مصابیح و مشاعل بی‌عدد در مواضع آیین افروخته، هم‌امکن در صفا و رونق هر انجمن سعی موفور به‌ظهور رسانیدند. و امر ایقاد شموع و مشاکت و افروختن مشاعل و مصابیح دکاکین مشحون از عجایب داروغه^(۱) مشتمل برغریب از بروج و منازل انظار^(۲) و کواکب اخبار می‌نمود، و ظلمت و تیرگی چون وقت نصف‌النهار در آن شب دیجور از آن انجمن مفقود بود. و آن مقدار آتشبازی و موثک سوزی به‌طور خطا و فرنگ نمودند، که عقل دوربین خیال از تصور آن عاجز و قاصر گشت.

و راویان اردوی سردار ذکر می‌کردند که از ایامی که نادر دوران قدم در عرصه کشور آفاق نهاد، نه در هند و نه در سند و نه در توران و نه در ایران، چنان مطربان و مغنیان و سازهای عجیب و غریب مشاهده نکرده و ندیده بودیم که در آن مجلس خلدآیین اتفاق افتاد. و در آن چند یوم عساکر منصوره را حسب‌الواقع هماننداری، و به‌خلعت و لباسهای فرنگی بهره‌مند و مسرور ساخت.

در این وقت چند نفر جاسوسان وارد، و به‌عرض باسلوخان رسانیدند که به‌قدر شصت هزار نفر به‌عنوان قراولی سپاه، حسب‌الامر قانندو قانان وارد، و به‌سرآب که ده

۱۴- توقمش فرمانروای دشت قیباق که در سال ۷۸۷ از راه دربند لشکری بر سر تیریز فرستاد و آن شهر را قتل عام و ویران کرد، در ۷۹۸ از تیمور شکست خورد.

۱۵- نسخه: زیبای.

۱۶- نسخه: زشهای (۲).

منزل مسافت داشت فرول، و متعاقب آن خود با چند نفر سردار صاحب اقتدار و دویست هزار سوار وارد می‌گردد. مقارن این حال، نیز چند نفر جاسوسان دیگر وارد، و مقرر ساختند بر لاس نام، که از غلامان باسلوخان است و روی از این اوجاق سپهر رواق گردانیده، آن نیز باموازی چهل هزار نفر از ممر کزلاب وارد، و در ثانی چند نفر دیگر وارد، و به‌عرض والارسانیدند که لطیف‌خان نامی نیز با هفتاد هزار نفر از سمت کوه بلقان ۱۶ می‌آید.

از شنیدن این نحو اخبارات، رنگ باسلوخان متغیر، و از خوف این اخبار به‌خانه فکر افتاده، با خاصان خود تقریر می‌کرد که هر گاه به‌همین باقی مانده ملک مدارا و به‌همین ولایت اکتفا می‌کردم، و عساکر قزلباش را بدین دیار نمی‌آوردم، اینهمه لشکر از اطراف و اکناف بر قصد من حرکت نمی‌کردند.

اما جمعی از دولتمخواهان و خیر اندیشان معروض داشتند که اورمش‌خان آبا و اجداد آن از ایام توقمش‌خان سر مخالفت و عصیان ورزیده، هیچ‌یک از خوانین و سلاطین جوجی‌خان این جنگیزخان از عهده آنها بیرون نیامدند. و رفته رفته نهصد هزار خانوار کسری می‌شدند که همین جماعت قزلباشیه نهصد هزار خانوار دیگر سوای آن طایفه را در آتش شرافت آنها درهم سوختند. و قتل و غارت در این ملک به‌نحوی کردند که رودهای خون از عدن کشکان و کوه‌های هامون ظاهر گردید. دویست میل راه که که ایلات و احکامات بر روی هم نشیمن و مکن داشتند اثری و علاماتی ظاهر نماند، گاه‌باشد به‌امر یزدان‌شاه از روزگار کم صفتان و دشمنان ما بدر آورند. و این کنکاش و مصلحت را به‌سمع سردار عدو گذاز و آن شهباز بلند پرواز رسانیدند.

از شنیدن این کلام آتش انتقام آن شعله‌ور شده، سرداران عظام و مین‌باشیان کرام را احضار، و مقرر داشت که موازی دوازده هزار نفر قزلباش مستغرق دریای آهن و فولاد گشته، به مرکب‌های خوش رفتار و اسبان برق آثار سوار، و متمم آن سیاه با توپخانه و اسباب حرکت نمایند که به هر نحو رای الهام آرای آن سردار عظمت‌مدار قرار یابد به‌عمل خواهند آورد.

چون شورش حرکت عساکر منصور گوشزد باسلوخان شد، وارد حضور سردار عظمت‌مدار، و استفسار احوال کرد. به‌عرض آن رسانید که چون این غلام از درگاه شهنشاه جهان و تاج‌بخش ممالک هند و سغد و توران مأمور دفع دشمن فساد پیشه این حضرت است، در این وقت که بتواتر اخبار وزود جماعت مذکوره می‌رسد، حال محل درنگ نیست، بلکه محل غوغا و جنگ است. بندگان والا گفتند: این لشکر بسیار، و تدارک شما کم آثار، اولی آن است که ما نیز تدارک سیاه خود را دیده متفق گشته، شاید در مقابل دشمن صف‌شکن دست و پایی نماییم. سردار عالی‌مقدار عرض نمود که: شما نیز تدارک لشکر خود را دیده، متعاقب این غلام وارد، و به‌لشکر ما ملحق گشته، در

کناره رود آب نزول نمایند. تا محلی که از این فقیر حقیر اثری ظاهر گردد. و هر چند که اراده آن را تفتیش فرمود. سردار مخفی داشته. گمت: در خارج قشلاق ظاهر خواهد گشت.

به نحوی که مذکور شد. لشکر خود را برداشته. سه منزل از آن مکان دورتر. در کناره رود آب. که از آب و علف و سبزه و ریاحین آن سرزمین رشک افزای خلدبرین بود. مقرر داشت که لشکریان حصاری بردور خود کشیدند و بروج و باروی آن را از توپچی و زنبورکچی و جزایرچی مملو. و خود چند نفر بلد راه برداشته. و اردوی خود را به محمدحسین بیگ بنی عم خود سپرده. با آن دوازده هزار نفر قزلباش ظفر تلاش. متوکلا علی الله قدم در عرض راه گذاشته. عازم تنبیه پیشتاز لشکر قاندوقاآن گردید.

و از آن جانب لمعان نام که سردار آن لشکر خون آشام بود هر یوم دومیل راه طی می کرد. و ده هزار نفر به رسم منتقله ۱۷ همجا دومیل راه در پیش پیش می آمد. اما چون سردار با اقتدار سه شبانه روز طی مسافت کرد. در نیمه شب بلدان عرض راه معروض داشتند که غلامات سپاه لمعان ظاهر است. بهر نحو که رای عالی اقتضا کند از آن قرار مرعی و معمول دارند.

در آن نواحی بیشه پرتوشه ای ظاهر. و لشکریان به جهت تیرگی شب در آن بیشه با دل پراندیشه توقف. و در محلی که اثیر افلاک بدین گنبد لولاک پرتو افکن آب و خاک شد. سردار با تدبیر در آن شب با چند نفر دور آن سپاه را گشته. و سررشته ای از آن به فکر یافته. در آن محل لشکریان خود را به چهار دسته [نمود] و یک دسته که جزایرچیان پلنگ پوش و نامداران رعد خروش بودند. با خود در فراز پشته بلندی با طبل و کرنا توقف. و سه دسته دیگر از سه طرف آن سپاه بد اختر نعره زنان و عریده جویان حمله بدان سپاه آوردند. چون صدای های و هوی گردان مثال رعد و برق سوزان در گوش آن جماعت حلقه کوب شد. جمعی که در خواب و بعضی که بیدار بودند. به صورت «ونفخ فی الصور» به گمان روز قیامت افتاده. از خواب مستی برجسته. در عالم پستی درافتادند. و نامداران عرصه هیجا داخل میان ۱۸ اردوی جماعت قلماق گشته. از کشته پشته ها و از خون روده ها جاری ساخته. چنان هنگامه گیسو دار بالا گرفت. که گویا دم از صحرای محشر و فزع اکبر می زد.

اما چون طایفه قلماق احوال را دگرگون. و خود را بهر جهت در چهار موجه خون دیدند. به زوبین و خنجر و تیر و شمشیر در مجادله می کوشیدند چون ساعتی در تلاش و جانبازی اوقات خود را صرف کردند. به جز شمشیر تیز و ناوک خوریز بر خود محرم اسراری ندیدند. ناچار روی به وادی فرار نهادند. و گروهی دیگر از آن طایفه برفراز جبال به درآمده و به ضرب تیر تنگ آغاز جنگ کردند. در محل زوال سردار با اقتدار از جزایرچیان نامی به قدر یک هزار نفر را مقرر داشت که آن گروه را

از فراز آن [جبال] سرازیر نمایند. به ورود جزایر چیان آتش سرگ در میان قلماقان انداخته، به قدر يك ساعت نجومی مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخداد، اما تزلزل در ارکان وجود آن طایفه راه یافت، و سراسیمه‌وار در میان یمن و بسیار آن جبال خود را به کنار و گوشه انداخته، فرار می‌کردند، که جزایر چیان زور آور شده، به هر دفعه که تیری گشاد می‌دادند، هزار نفر به خاکدان فنا داخل می‌شدند.

جماعت قلماق در آن بیابان چون ریگ روان آغشته به خاک و خون گشته، قلیلی باقی مانده در جبل و بیابان متفرق گشتند، و عساکر منصور در کوش و کوش و جمع کردن اموال و غنایم مشغول. اما ذکر شد که چون موازی ده هزار نفر از جماعت مذکوره به عنوان قراولی يك میل راه همه جا پیش پیش لشکر می‌رفتند، در آن روز چون علاماتی از لشکر خود ندیدند همگی مراجعت به اردوی خود کردند. در محل رسیدن که لشکر خود شکست خورده، و عساکر قزلباش در کوش و کوش و جمع آوری غنایم مشغول [بودند] آن گروه دغا چون ابر پر بلا به میان لشکر نسرت پناه ریخته، آغاز مجادله کردند، اما چون سردار احوال را چنان مشاهده کرد یا همان دوازده هزار نفر جزایری حمله بدان گروه بدسگال کرده و به انداختن تیر و تفنگ مشغول جنگ گردید.

و عساکر منصور قزلباش تا چهار میل راه تعاقب کرده، در قتل آن طایفه مبادرت می‌کردند، و چون نزدیک به غروب آفتاب بود، لشکریان فوج فوج دسته بدسته مراجعت می‌کردند، که ناگاه بدان مکان لشکر تازه زور رسیدند، که هنگامه قیامت آشکار، و لشکر قلماق مانند مور و مار، در مجادله پایداری کرده، و از روی جد و جهد جنگ می‌نمایند. و آن لشکر مراجعت کرده نیز حمله بدان گروه بداختر کردند. و در محلی که آفتاب سر در چاهسار مغرب نهاد، جماعت قلماق شکست یافته، بدر رفتند.

گریزان شدند آن سپاه گران همه سینه داغ و همه نیمه جان دروشت و صحرا پراز خون و کوه (۹) ز کشته شده موج خون کوه کوه القصه، آن مقدار از آن طایفه گمراه گشته شده بودند که محاسب و هم از تعداد آن عاجز، و در آن شب در آن حدود توقف، که عساکر منصور همگی بجمع ۱۱۰۰۰ چون خرو صبح تیغ زر اندود از نیام کشید، و به لمعان پرتو جمال عالم آرای جهان گردید، سردار ظفر شعار غازیان ظفر تلاش را به خلعت و انعام سرافراز ساخت، و مردانی که در روز رزم به غنیمت و کسب کردن مشغول، و از پله مردی به نامردی اشتهار یافته، و از عار و ننگ روزگار دور، و همیشه در بزم باده خواران مخمور [بودند]، جمع کثیری از آن طایفه را گوش و دماغ قطع ساخته، و سه چهار نفر یوزباشیان را مقتول، و جمیع اموال و اشیایی که به تصرف غازیان درآمده بود همگی را از ایشان استرداد، و بر بالای هم ریخته و آتش دادند، که بعدالایوم احدی در روز مصاف به جهت کسب مال از اسب به زیر نیامده، مقتول نگردد. چرا که در آن یوم آن ده هزار نفر که علیحده سرازیر

شدند. به قدر سیصد چهارصد نفر از عساکر قزلباش را مقتول و زخم‌دار ساختند. اما موازی هفتاد هزار رأس اسب و یابو از آن طایفه به تصرف عساکر منصور درآمد. و در آن روز فرح‌اندوز، در فراز کوه قوی‌بنیانی که از سبزه و ریاحین و گل و سنبل دم از بهشت عنبر سرشت می‌زد تزلزل، و جشن ملوکانه‌ای در سراپرده لیمان [بریا] داشت، واراده آن نمود که چند نفر روانه نماید که لشکر ظفر اثر وارد کردند، که ناگاه از دامنه دشت علامت دسوار نامدار ظاهر، و بعد از ورود به حضور سردار عظمت‌مدار معروض داشتند که دو یوم قبل از این از سمت کوه بلقان، لطیف‌خان نام ماجینی با هفتاد هزار سوار وارد، و در مقابل لشکر ظفر اثر تزلزل، و یوم دیگر پنجاه هزار نفر از عساکر والا با سرداران سپاه به خارج سنگر عود، و پست به همان حصار تا محل غروب آفتاب جنگی در نهایت صعوبت رخ داد، و در محل غروب داخل سنگر، و این غلامان را روانه دربار عظمت‌مدار ساختند. و چون سردار از احوال مطلع گردید، در دم با سپاه ظفر تلاش آن هفتاد هزار رأس دواب را پیش انداخته، و مراجعت به مکان خود کرد. و با خود می‌گفت: زورق بختم به گرداب بلا افتاده است.

۲۲۲

[جنگ محمدعلی خان و لطیف‌خان ماجینی]

چون لطیف‌خان ماجینی، در ورود آن حدود دو دفعه مجادله در نهایت صعوبت کرد، و در یوم چهارم چند نفر زنده گرفته بود، مقدمه رفتن سردار را معروض آن ساختند. به عساکر خود مقرر داشت که در آن یوم تدارک مجادله را حسب‌الواقع دیده، که بعد از شکست قزلباشیه، حصار که به دور خود کشیده‌اند، آن را نیز تصرف نماییم. و در آن یوم بنای مجادله را موقوف کردند [و به کار سازی] اسب و اسلحه و پیکان تیر و کمان مشغول، تا محلی که ثوابت و سیار از روشنی آفتاب تابان، و از تابش لعمه عالم افروزش دلیران و نامداران به سرپازی و جان‌سپاری درآمدند، اولاً سپاه قلماق به هزار طمطراق، چون بحرا حمر در تلاطم و جوش، و مانند رعند در خروش آمده، قدم در مضمار کارزار نهادند. و از این جانب سپاه سردار حسب‌الامر محمد حسین بیگ از حصار بند به خارج سنگر عبور کرده، دور و دایره خود را به توپ و خمپاره محکم چیدند، و از طرفین بازار فتنه و شین راست گردید.

اما از آن جانب باسلو خان بعد از حرکت سپاه، میسره سپاه خود را فراهم آورد، با موازی هفت هزار سواره و بیست هزار نفر پیاده از عقب لشکر ظفر اثر عازم، و در محلی رسید که فیما بین بازار گیرودار و هنگامه کارزار مشتعل، و نامداران ظفر تلاش و دلاوران قزلباش دادمردی و مردانگی می‌دادند. اما چون لطیف‌خان علامات آن لشکر را ملاحظه کرد، به اندیشه آن افتاد که گاه باشد که سردار قزلباش

وارد گشته، و دمار از روزگار ایشان برآورد، و دست از مجادله برداشته، به حصار قوی بنیان که به جهت خود ساخته بودند، رفته، و در تشخیص و تحقیق آن سپاه افتاد. قراولان طرفین بعد از تحقیقات دانستند که سپاه باسلوخان است. لطیف خان گفت: فردا کار خود را یکسان، و معاندین خود را هراسان ساخته، و دمار از روزگار ایشان برخواهم آورد. و آن نیز چند نفر چایاران به خدمت لعان خان و برلاس خان که از نزد قاندوقآن به پیش جنگی مامورند، روانه، که بزودی وارد گردند. اما در ورود، باسلوخان در حوالی سنگر سه روز تزلزل، و چند نفر از معتبرین را ارسال نزد محمد حسین بیگ و به همه جهت خاطر جمعی و دل‌داری داد که انشاءالله تعالی به اتفاق همدیگر دمار از روزگار لشکر لطیف خان برخواهیم آورد، و به هیچ نحو غباری به خاطر خود راه نخواهد داد.

اما ضابطه لشکر داشت چنان است که آجر پخته و خام از منزل خود در بار عراده‌ها کرده، در منزلی که خوف از دشمن دارند، حصار می‌کند که ده گز ارتفاع داشته باشد به جهت خود در همان شب به تمام رسانند. و چون شب دیجور از روشنی صبح کافور منخف گشت، سپاه قزلباش قلعه‌ای قوی بنیان مشاهده کردند که لشکر باسلوخان در آن شب ساخته بودند، که عقل از تصور خیال آن عاجز، و در آن یوم قراولان به خارج عود کرده، حرکت المدبوحی از طرفین ظاهر ساختند.

اما راوی ذکر می‌کند که چون سردار و الامار با فتح و ظفر ایلغارکنان عازم مقصد گردیدند، در هنگام شب بلدان عرض راه، مری را که آمده بودند مخفی، و تا طلوع صبح گیتی فروز در آن بیابان غم اندوز به هر طرف چون ستاره بنات‌النمش سرگردان، و از تقدیرات فلک حیران [بودند] که در این وقت چند نفر از قراولان سپاه که پیشرو لشکر مهابت اثر بودند وارد، و به عرض سردار رسانیدند که در پس این کوه جای خوشی است وسیع، و سبزه‌زاری است رفیع، و خیمه و سراپرده بسیار و لشکر بیشتر تزلزل دارد، و از دوستی و دشمنی آن نمی‌دانیم مشخص ساخت.

سردار پرهیز، قلیل لشکری که پنجاه نفر بدو سوار و هریک قریبه رستم و اسفندیار می‌شدند، خود برداشته، عازم، و از تفضلات الهی ده نفر از آن طایفه برگزیده روزگار که به جهت قراولی مأمور، و شب همه شب بیدار [بودند]، از قضایای فلک در محل طلوع طلوع فجر خواب غفلت دامنگیر ایشان گشته، چون بخت خود در خواب، که در این وقت سردار مظفر شعار بر سر آن طایفه رسیده، همگی ایشان را اسیر و به قید ایشان مقرر، و تشخیص و تحقیق آن لشکر را نمود، معروض داشتند که برلاس خان است که از غلامان باسلوخان و حال در خدمت قاندوقآن سهالار و صاحب اختیار است، با موازی چهل هزار نفر نامدار جرار اراده آن کرده که سپاه قزلباش را قتل و اسیر، و مملکت باسلوخان را تصرف نماید.

و سردار مظفر آثار نردم مراجعت، و به قید یکصد نفر در دور و دایره اسپانی

که از اردوی لعمان کسب کرده بود گذاشته، و با متمم سپاه بیون برق جهنده ر مانند آتش سوزنده، دور و دایره آن سپاه آشفته احوال را گرفته، در حمله اول جزایر چیان پلنگینه پوش بنای آتش دادن جزایرهای رعد خروش بدان طایفه مدهوش گذاشتند. غلغله و ولوله در میان آن طایفه انداخته و [نسخه] صور و نمونه روز فرغ اکبر رخ داد. و سپاه کفار از خواب غفلت بیدار، و سراسیمه به هر طرف دوان و اشک حسرت و ندامت از دیده خود روان کرده، تیغ کین برخویشتن گذاشته، از خوف جان و بیم گلوله ناگهان جزایر چیان به هر طرف چون دیوانگان می‌دویدند، و شربت مرگ ذائقاً موت می‌چشیدند.

و در آن هنگامه گبرودار حسب الامر سردار، بر لاس‌خان را مع دویت نفر نمک بحرامان و بدگهران که سر کرده معتبر آن طایفه خذلان العاقبه بودند، مستگیر و به قید ایشان مقرر شد. و همگی آن طایفه قتیل شمیر خونریز عاگر منصور شدند، مگر چند نفری که در اجل ایشان تأخیر بود، زخم‌دار و مجروح در کوه و صحاری متفرق و پراکنده شده، به هزار خواری بدر رفتند.

اما در آن روز، کرایم و غنایم و نقایس اجناس که در روز مضاف نصیب غازیان غضنفر شوکت گردید، از حیز تعداد بیرون بود. و کثرت اسب و شتر و حمار و فروش و اسلحه به مرتبه‌ای بود، که محاسب و هم از حساب آن به عجز اعتراف نمود. و همگی آن غنیمت را به عاگر خوش‌بخشید، و در آن بوم شکر الهی را به جای آورده، با فتح و فیروزی عازم اردوی خویشتن گردید.

بعد از طی مسافتی، قراولان سپاه منصور به عرض سردار رسانیدند که در مقابل حصارى که بندگان سردار به جهت عاگر منصور کشیده‌اند، دو حصار قوی‌تر از آن نیز کشیده شده، و در میدان رزم جمعی از نامداران [بهرام] انتقام در حرب و نبرد اشتغال دارند، اما تشخیص نمی‌توانستیم نمود که دوست آن کدام و دشمن آن کدام است. در دم حسب الامر سردار ده نفر از نامداران چابک سوار انتخاب، و روانه نزد محمد حسین بیگ و نورعلی قزاق نمود که طبل بشارت و خوشدلی را به نوازش درآوردند.

توبت غم در گذشت فصل بهار آمده لشکر دی رفت و باز غنچه بهار آمده غنچه گل را بگو وقت شکفتن رسید بلبل شوریده حال مست و خماری آمده القصه، بعد از ورود قراولان به خدمت بنی عم‌خان، و دادن بشارت از ورود میمنت نمود، و فتوحات آن لشکر، و گرفتاری بر لاس، با معتمدان سرور و بهجت افزون رخ داده، در دم نقره خانه بشارت و خوشدلی را به نوازش درآوردند. و قراولان به خدمت پاسلرخان مشرف، و چگونگی مقدمات و فتوحات را معروض پایه سریر خلافت مسیر نمودند.

پادشاه و الاجاه، از گرفتاری بر لاس آن مقدار شغف و سرور بدان افزود، که گویا جمیع ممالک القایورت بدان تعلق گرفت، و به قراولانی که مژده خیر مفرح اثر

را آورده بودند، بهر يك صدهاشت^۲ طلا و يك نفر جاریه فرنگی شفقت فرمود. و حسب الامر بهطور و آیین قلماق تقارخخانه بهجهت شادکامی بهنوازش درآوردند. و آن روز را پادشاه سابق الذکر بهعید بزرگ خطاب داد، و امرا و اعیان آن مقدار مزده آوران را انعام و احسان کردند، که محاسب وهم از تعداد آن بهعجز اعتراف نمود. و در آن یوم سردار لشکرشکن با تن تهمتن در منزل توقفه، که صباح در حرکت آید، و جمیع دوآب متصرفی معاندین را تیب ساخت، و خود با عساکر منصور صف بر صف بسته، به آیین شهنشاه دوران و تاج بخش ممالک هند و توران نادر دوران قدم جلالت در عرض راه گذاشت. و از آن جانب باسلوخان و محمد حسین بیگ و نورعلی خان با غازیان ظفر فرجام به عنوان استقبال از حصاریند بهخارج عود، و از یمین و یسار و دور و کنار صفهای طولی و عرض عساکر منصوره بر روی هم بستند.

اما در آن یوم لطیف خان ماجینی بهخیالات قاسد افتاد، که از سنگر خود بهخارج آمده، و در وقت ملحق شدن بههمدیگر نگذارد. اما چون از شاه برج حصار خود چشمش برگرد و علامات سپاه سردار افتاد که چشم خورشید جهان را تیره و تار ساخته، و تمور یکمده هزار و کسری ازسپاه کرد، لرزه بر اعضای آن افتاد، و از حال بهحالی شد، به کسان خود قدغن فرمود که احدی از در بند حصار بهخارج عود نکند. و از راه سپاهیگری درآمده، موازی پنجاه شصت نفر از نامداران طلاپوش خود را با چند نفر معتبر روانه سر راه سردار ساخت، که در هنگام ورود مقرر نمایند که: چون عساکر ما اراده آن داشتند که در حین ورود سپاه، هنگامه قتال و جدال را مرتب ساخته، نگذارند که شما داخل معسکر خود گردید، چون آوازه شجاعت و مردانگی شما [را] بر پیشگاه ما ظاهر ساخته بودند، نگذاشته و از راه ممانعت درآمیدیم که عیش شیرین شما تلخ نگردد، و در حال امید شما منقطع نشود. انشاءالله تعالی بعد از ورود و ملحق شدن بهسنگر خود درعرصه حیدان دلاوران توران را مشاهده خواهید ساخت. بهنهیج مقرر بدون کم و زیاد بهخدمت سردار و الامدار عرض [نمودند].

و هرچند از [این] سخنان برآشت، اما چون حاملان آن بنا بر استقبال داشتند، سردار از راه یگانگی درآمده، بدیشان فرمود که بهخدمت لطیف خان عرض نمایند که آمدن ما بدین ولایت بهجهت تسخیر و تبدیل مملکت نیست. و حسب الامر فرمان فرمای ربیع مسکون عالم پادشاه بنی آدم حضرت صاحبقران نادر پادشاه، بنابر التجا و التماس باسلوخان که از سلسله جلیله قان الاعظم و خاقان الاکرم پادشاه قهرآمیر و صاحب سیف خونریز سلطان جنگیز خان است، که مدت دو سال [و] کسری ایلچیان و معتمدان آن در رکاب سعادت اتساب [از] روی امیدواری بدان آستان خلافت ممدار آورده، صبح و شام خاک در کریاس گردون اساس را جبهسای خود ساخته، تا اینکه در محلی که کوکبه شهنشاهی آمده سمت خراسان رفتن گشت، از دارالسلطنه اصفهان که بهشت روی جهان است، این غلام عقیدت فرجام را که از جمله کمترین غلامان آن